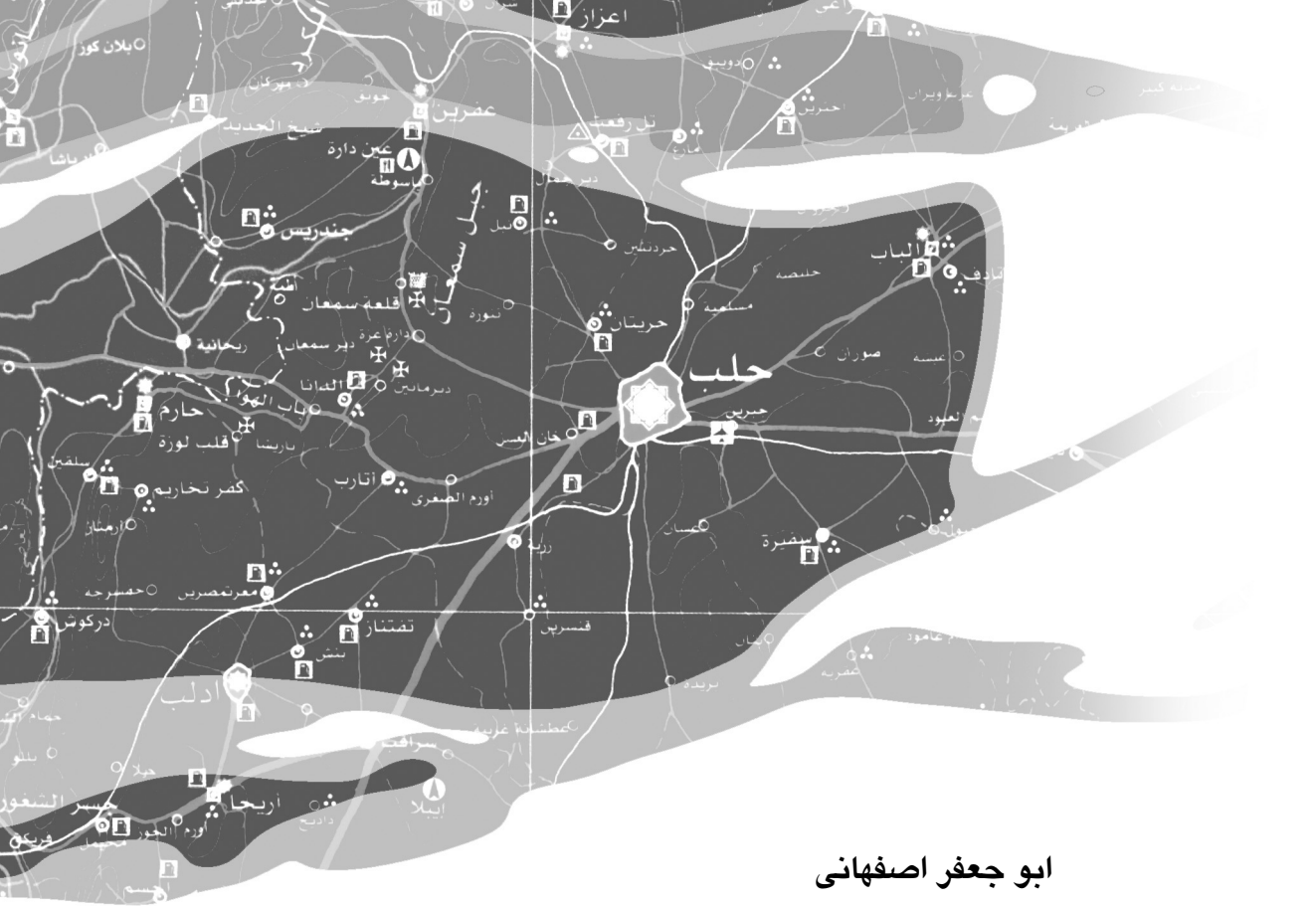


آماکن و آثار



راه حج ملب تا مکة مکرمه در دوره ممالیک بر اساس ارجوزه ابن جابر اندلسی

(قرن هشتم هجری)



ابو جعفر اصفهانی

راه حج حلب تا مکة مکرمه

در دوره ممالیک، بر اساس ار جوزه ابن جابر اندلسی

(قرن هشتم هجری)^۱

حلب در شمال شرق دمشق، محلی است که در ایام حج، کاروان‌های زیادی از آن عبور می‌کردند. بسیاری از ایرانیان، که از راه فرات به حج می‌رفتند، مسیر شمال عراق را طی کرده، به حلب می‌رسیدند و از آنجا همراه دیگر حجاج، به شام آمده و با کاروان شام به حج می‌رفتند. در باره راه فرات، در جای دیگر توضیح داده‌ایم.

شاعری به نام شمس الدین محمد بن احمد، علی بن جابر اندلسی، که در سال ۶۹۸ ق/ ۱۲۹۹م به دنیا آمد و از سال ۷۴۳ در حلب مقیم شد، از این مسیر به حج آمد و ار جوزه ای به شعر، در وصف این راه تا مدینه منوره سرود. وی در سال ۷۸۰ درگذشت.

طبیعی است بخشی از راه، که راه شام تا مدینه است، در بسیاری از گزارش‌ها توصیف

گردیده، اما با این حال، به اختصار گزارش این شاعر را با برخی از نکات آن می‌آوریم. مهم آن است که وی بارها از حلب به حج مشرف شده و بنا بر این، اطلاعات وافی و کافی در باره مسیر حج داشته است.

وی در این قصیده بلند خود، منازل حجاج را از آغاز تا مکه مکرمه بیان کرده است. «بیره» نخستین منزل پیش از حلب است که وی مدتی در آنجا مستقر می‌شود.

این شعر بیانگر راه حج، از دهه شصت یا هفتاد قرن هشتم هجری است؛ دوره‌ای که ممالیک در اوج شکوه و عظمت تمدنی خود بودند. به همین ترتیب امر حج هم به خوبی و با امنیت کامل برگزار می‌شد.

وی در مرحله نخست، از بیره تا حلب را بحث کرده و سپس از اجتماع حجاج در حلب و آماده شدن برای حرکت گزارش می‌کند. او هفده روز در حلب بوده و این نشان می‌دهد که تا چه مقدار برای مقدمات کار، تمهیدات اندیشیده می‌شده است.

اما مسیر کوتاه اول، که از بیره به حلب بوده است. وی در نخستین گام از وداع یاران سخن گفته و عبور از فرات و اجتماع

مردم در حاشیه آن، که برای بدرقه زائران جمع شده بودند. به مناسبت، وصفی از فرات به دست داده است. حرکت، در آخرین روزهای ماه شعبان.

منزل بعدی در کنار نهر ساجور بوده که زیبایی خیره کننده‌ای داشته و نگاه به آن بسیار سرور آفرین بوده است.

و کان علی الساجور بعد مبیننا

فله ما أبهی و أبهجه نهرا

منزل بعدی مدینه الباب است که کاروان اندکی در آنجا استراحت کرده و سپس به سوی حلب به راه می‌افتد.

در این وقت به حلب می‌رسد و از خاطرات گذشته خود، که در آنجا بوده، یاد می‌کند؛ خاطراتی که به هیچ روی نمی‌تواند آن‌ها را به فراموشی بسپارد.

پس از اقامت هفده روزه در حلب، کاروان حرکت کرده، به سمت حماه می‌رود. فاصله راه حلب تا حماه سه روز به طول می‌انجامد. وی در راه، باغات و نهرهای زیبایی می‌بیند و به وصف فضای سبز اطراف آن می‌پردازد.

منازل بعدی، شهرهای رستن، حمص و قاره است. وی ضمن بیان منازل، گاه به بیان حالات مسافران هم می‌پردازد.



چون وی ابزاری که برای بیان برگزیده، شعر است، طبیعی است محدودیت‌هایی دارد. احساس عمومی همه زائران آن است که هر چه به اماکن مقدس نزدیک‌تر می‌شوند، بر شوق وصولشان می‌افزاید. این کاروان در اول شوال به دمشق می‌رسد؛ جایی که او آن‌را بهشت دنیا می‌خواند و دار الغنی. این روز، روز عید بوده و این بر شوق او در بیان اشعار افزوده است.

إلى أن نظرنا من دمشق لبلد
غدت جنة الدنيا فأكرم بها قطرا
ذلك يوم العيد والدهر كله
لساكنها عيداً فيا حسنه دهرا
ولكنها أرض الغني وداره
ولا عيش فيها للذي يجد الفقرا

روز سوم شوال، کاروان شام که اکنون کاروان حجاج حلب هم به آن پیوسته، حرکت می‌کند. اما یکباره چنان و چندان باران می‌گیرد که به اجبار کاروان در قریه محجه توقف می‌کند و به انتظار توقف باران می‌نشینند. مسیر حرکت از دمشق به سمت حوران است.

کاروان یک روز راه می‌رود تا به شهر زرع می‌رسد و پس از استراحت اندکی

حرکت کرده، به خلیف می‌رود. این مسیر ادامه می‌یابد تا به بصری می‌رسد.

بصری مانند دیگر منازل نیست، منزلی است که رسول خدا ﷺ در کودکی به همراه عمویش ابوطالب در آنجا توقف داشته است. این امر سبب شده است تا شاعر احساس خاصی داشته باشد و در آنجا احساس انس و الفت کند. به مناسبت و البته به اشارت، اخباری را که در کتاب‌های سیره در این باره آمده است و از جمله داستان بحیرا، دارد.

منزل بعدی ثنیه و سپس زرقاء است. فجر که طلوع می‌کند، آنان نماز را در سمنان می‌خوانند و از آنجا به «زیزا» می‌روند که محل استراحت کاروان‌های حج است. اینجا در واقع محل اتراق بوده و سه روز در آنجا اقامت می‌کنند.

منزل بعدی «حساء» نزدیک «مؤته» است و بعد از (...) روز راه رفتن به معان می‌رسند. اینجا هم محل اتراق است و سه روز می‌مانند.

در روز بعد، کاروان به «صوان» می‌رسد و بیابانی را با سراب‌های طولانی پیش رو دارد. اینجا به جای امواج آب، کاروان با امواجی از سراب روبه‌روست.

پس از آن که کاروان سه روز راه از معان دور می‌شود، در اول ذی‌قعدة

به «ذات حج» می‌رسد. کاروان راهش را ادامه می‌دهد تا آن که به تبوک می‌رسد. اینجاست که چشم کاروانیان به نخلستان‌های سرسبز آنجا می‌افتد و از آب مبارک آن بهره‌مند می‌شود. شاعر در اینجا، از آبی که برابر رسول خدا ﷺ از زمین جوشید یاد می‌کند. قافله دو شب در تبوک اقامت می‌کند.

در ششم ذی قعدة، کاروان حج، به وادی اخضر می‌رسد. روز بعد، به ماء الصافی و بعد از آن، به ماء المعظم. کاروان در «ماء الجنب» شب را به صبح می‌برد و پیش از فجر، به «ثمد الروم» می‌رسد. اکنون ظهر روز نهم ذی قعدة است.

صبح روز دهم به «مبارک الناق» می‌رسند و ظهر آن روز به «حجر»، سرزمین ثمود رسیده، با سرعت از آنجا می‌گذرند؛ زیرا سرزمینی است که عذاب الهی در آن فرود آمده است. بعد از غروب از «عُلا» هم می‌گذرند و بدین ترتیب از این سرزمین ملعون خلاصی می‌یابند.

کاروان پس از سه روز استراحت، حرکت کرده، در روز پانزدهم ذی قعدة به «ماء شعب» می‌رسند که آب نیکویی دارد. آنان شترانشان را در آنجا سیراب می‌کنند.

در روز شانزدهم، در وادی هُدیه خیمه

زدند، اما به سرعت جمع و جور شده، حرکت کردند. صبح روز بعد، از جایی که زمین آن از سنگ‌های سیاه بود، گذشتند؛ سنگ‌هایی که برای شتران بسیار بد بود و خون از پاهای آن‌ها به راه افتاد. آنان رفتند تا آن که در فحلتین مانده شب را به صبح رساندند. در ادامه، به وادی القری رسیدند. اینجا بود که نسیم حجاز را حس کردند و شوق و ذوقی در قلب هایشان پدید آمد. آنان روز بیستم ذی قعدة را در آنجا سپری کردند. از آب آنجا بهره بردند و مسیر را ادامه داده به شهر البتراء رسیدند.

هر چه کاروان به مدینه نزدیک‌تر می‌شد، بر تپش قلب‌های آنان افزوده شده و شوق آنان زیاد می‌گردید. زائران در فکر گناهان خود بودند و با خود سخن می‌گفتند. آنان در میان خوف و رجا بودند، اما به امید رحمت الهی، امید آنان بر یأسشان غلبه می‌کرد و فریادهای شوق سر می‌دادند. باقی مانده شب را حرکت کرده و همچنان تسبیح می‌گفتند. در همین مسیر بود که به گردنه‌ای رسیدند و از آن که برآمدند، در نور صبحگاهان، چشمشان به باغات و نخلستان‌ها افتاد. در این وقت، اشک از چشمان شاعر و دیگر زائران جاری می‌شود.



اکنون کاروان به مدینه رسیده است. کاروان به مسجد نبوی رفته و نوری که از حجره نبوی تالو دارد، چشمان آنان را خیره می‌کند. اکنون ایمان در قلوب آنان به حرکت در می‌آید، توبه‌شان پذیرفته می‌شود. آنان برابر رسول الله می‌ایستند و سلام می‌دهند و در روضه به نماز می‌ایستند.

سپس به بیع می‌روند و قبور اصحاب و عباس و فاطمه زهرا و حسن علیه السلام را زیارت می‌کنند. به احد می‌روند و قبر حمزه سیدالشهدا و دیگر مساجد مدینه؛ از جمله مسجد قبا را زیارت می‌کنند. از برخی از چاه‌های مدینه که منسوب به رسول الله است، آب می‌نوشند.

کاروان شام و حلب چندان در مدینه توقف نمی‌کنند چون دلشوره اعمال حج را دارند. باقی مانده زیارت را برای بازگشت می‌گذارند.

زائران از مدینه راهی «ذی الحلیفه» شده محرم می‌شوند. سپس عازم «روحاء» شده از آنجا به «وادی غزاله» می‌روند. وی حکایتی را در باره وجه نامگذاری این وادی نقل می‌کند که مربوط به صید غزالی است که پناه به رسول الله برد تا آزاد شده، برود بچه‌هایش را شیر بدهد و برگردد و رفت و برگشت و به عهدش

وفا کرد. صیاد هم ایمان آورد و او را رها کرد.

کاروان سپس به سمت «وادی صفراء» رفت تا آن‌که به بدر می‌رسد. مسافران در «عدوة الدنیا» فرود می‌آیند، جایی که رسول الله و اصحابش فرود آمدند. آنان از جنگ بدر یاد کردند، جایی که ملائکه به کمک اصحاب شتافتند.

آنان شب را در بدر می‌مانند و سپس از چندین منزل عبور می‌کنند که عبارت‌اند از: بطن خبت، ودان، رابغ. اینجا جایی است که هلال ماه ذی حجه را رؤیت می‌کنند. سپس به «بیادر» می‌روند و صبحگاهان از «ذات السویق» یا «قرقره الکدر» عبور کرده، به «خلیص» می‌روند و شب را در «ظهر المدرج» استراحت می‌کنند. سپس به صبحگاهان به «عسفان» رسیده عصر به «المنحنی» می‌رسند.

صبح روز بعد، در باغستان «ابی عروه» هستند و آنجا استراحت اندکی کرده، از شوق رسیدن به مکه به سرعت حرکت می‌کنند.

فلما تعرّى الصبحُ عن ثوب ليله
 إلى أن قطعنا رمل عالج النبي
 وفي بطن خبت قد نزلنا وفي الدجى
 وبتنا على وَدانٍ ثم برابغ
 فسرّنا وبتنا بالبيادر واغتدوا
 وجاءوا خُلَيْصاً فارتقوا وتعجّلوا
 فباتوا على ظهر المدرج واغتدوا
 وما صبّحوا إلا أبا عروة النبي
 وبعد زوال الشمس ساروا وشوقهم
 فباتوا على أذى المساجد منهم
 رحلنا وعقدُ الشهب يُبدي لنا نثرا
 تظللُ القطا في قَطعِ كَثبانِه حَيْرى
 سرّوا وحروف العيس قد كتبت سطرًا
 فجالوا على ذات السويق بنا ظهرا
 إلى بلد ثقلُ الخطايا به يُدرا
 بعُسفانَ ثم المنحنى نزلوا عصرا
 ترى العين من جناته كلَّ ما سرّا
 يَحْتَمهم قد شبَّ وسط الحشاجرا
 وقد نشقوا من طيب أم القرى عطرا
 در این وقت است که طلوع خورشید را در مکه نظاره گر هستند و قلب هایشان سرشار
 از نشاط و شور است. این ادامه می یابد تا آن که چشمشان به کعبه می افتد.
 شاعر در اینجا از ورود به مسجد الحرام و طواف کعبه و نماز کنار مقام ابراهیم و سعی
 صفا و مروه و ورود به حجر و دعا در کنار ملتزم و اشک ریختن و گرفتن پرده کعبه و
 دعا کردن زیر ناودان و در نهایت خوردن از آب زمزم یاد می کند.



واذَّ صعدوا فوق الثَّيِّبَةِ أَشْرَفُوا
 وَّمَا دَنُوا مِنْ كَعْبَةِ اللَّهِ أَبْصَرُوا
 فَمَالُوا إِلَى الرُّكْنِ الشَّرِيفِ وَقَبَّلُوا
 فَطَافُوا وَخْتَمًا بِالْمَقَامِ تَرَكَّعُوا
 وَمُلْتَزَمَ الْبَيْتِ الْمَكْرَمِ لَازَمُوا
 وَقَامُوا لَدَى الْمِيزَابِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ
 إِلَى أَنْ وَقَفُوا بِالسَّبْعِ حَتَّى إِذَا انْتَهَوْا
 وَمَنْ زَمَزَمَ الْعَذْبَ الْمَذَاقَ تَضَلَّعُوا
 وَمَا مَأْوَاهُ إِلَّا لَمَّا قَدْ شَرِبْتَهُ
 طَعَامٌ لِحْتَاجٍ وَمَاءٌ لِنَدَى ظَمَا
 عَلَى صِرَةِ الدُّنْيَا لِمَنْ فَهَمَّ السَّرَا
 بِدَائِعِ حَسَنِ تُجَلُّ الْكَاعِبِ الْبِكْرَا
 كَمَا قَبَّلَ مَشْتَاقٌ مِنْ كَاعِبٍ ثَغْرَا
 وَفَازُوا بِأَمْنٍ بَعْدَمَا دَخَلُوا الْحِجْرَا
 وَإِنْ عَلِقُوا بِالسِّتْرِ كَانَ لَهُمْ سِتْرَا
 وَفَوْقَ الصَّفَا وَالْوَالُوا لِرَبِّهِمُ الذِّكْرَا
 لِمَزْوَنِهِمْ كَرَّوْا لِنَحْوِ الصَّفَا كَرًّا
 فَمَا رَجَعُوا إِلَّا وَقَدْ شَفَّوْا الصِّدْرَا
 فَسَلَّ عَنْدَهُ مَا شِئْتَ مِنْ نَعَمٍ تَتْرَى
 وَبِرْءٌ لِنَدَى سَقَمٍ فَكَمْ أَلَمٌ أَبْرَا

اکنون زائران می توانند با آرامش در این ارض اقدس بخوابند. شاعر در اینجا به بیان مناسک حج در منا و عرفات و مزدلفه و جمرات پرداخته و شرحی از شعائر حج ارائه می کند:

«این ارجوزه یکی از کهن ترین ارجوزه‌هایی است که در وصف راه حج سروده شده است. کهن تر از این، ارجوزه‌ای است در همین موضوع از احمد بن عیسی رداعی یمنی (م ۲۴۷) که به نام ارجوزه الحج نامیده شده و در وصف راه حج از طریق یمن به مکه است.

مطلع آن چنین است: (صفة جزيرة العرب، ص ۲۳۵)

اول ما أبدأ من مقالتي

فالحمد للمنعم ذي الجلالی

در باره سفرنامه‌ای که بتواند مسیر حج را از حلب به بیت الله الحرام نشان دهد می‌توان از «رحلة الوحیدی من حلب إلى البیت الحرام» که متعلق به حجیج بن قاسم وحیدی پزشک است، استفاده کرد، که سفرش را از سوق الجمال، زیر قلعه حلب آغاز کرده و تا مکه ادامه می‌دهد. (بنگرید: عروق الذهب فیما كتب عن حلب، ص ۶۶).

پی نوشتها

۱ این اثر تاکنون به چاپ نرسیده و بر اساس دو نسخه خطی، دکتر فوزی الهیب گزارشی در مجله مرکز الدراسات المدینة المنوره نوشته که آنچه در اینجا آمده خلاصه آن است.

